

انتقاد مختار

۳

دوره سوم

مهرماه و آبان ماه ۱۳۴۴

(ضمیمه کتاب مؤثرا)

تحول تأثر «آندره ژید»

و درباره:

اصول علوم سیاسی
بهشت برای کیست؟
طاعون کامو و طاعونی دیگر
مبداء نژادهای انسان

نمایندگان مجلس شورای ملی، شریفجان شریفجان، بچه های کوچک این قرن، نمایش در ایران، انگریستانیا لیسیم، ذخیره خوارزمشاهی، صاحب ابن عباد، بهار و عروسک، دل ما و جهان، چوب بدستهای ورزیل، بهترین بابای دنیا، شبی از نیمروز، طالا درمس، مویی دیک، میراث خوار استعمار، فرهنگ پزشکی، مؤثرا.

بها ۵ ریال

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

بچه‌های كوچك اين قرن

گريستان روشفور

ترجمه ابوالحسن نجفی

۱۶۸ صفحه - ۶۰ ريال

در مقدمه آمده است: «خانم روشفور نویسنده‌گی را در سال ۱۹۵۸ بارمان «آسایش مرد جنگجو» شروع کرد... کتاب حاضر دومین رمان اوست...» ترجمه این کتاب یکی از ترجمه‌های تمیز و پاکیزه چند سال اخیر است.

نمایش در ایران

از: بهرام بیضائی

۲۴۲ صفحه - ۱۰۰ ريال

کتاب با ارزشی است در نشان دادن زمینه کارهای نمایشی در ایران که در دو قسمت «نمایش‌های پیش از اسلام» و «نمایش‌های پس از اسلام» ترتیب داده شده است. در شماره دیگر مقاله‌ای درباره این کتاب خواهیم داشت.

انگريستانيا لیسیم و اصالت بشر

از: ژان پل سارتر

ترجمه دکتر مصطفی رحیمی

۱۱۰ صفحه - ۶۰ ريال

بعد از آن همه ترجمه تقلبی از آثار سارتر برای اولین بار يك کار سنگین و با ارزش توسط يك مترجم با صلاحیت طبع و منتشر شده است. در شماره دیگر مقاله‌ای در باره این کتاب چاپ خواهیم کرد.

صاحب بن عباد

تألیف احمد بهمنیار

۲۵۸ صفحه - ۸۰ ريال

رساله‌ای است از مرحوم بهمنیار که با کوشش باستانی‌پاریزی در سری انتشارات دانشگاه چاپ شده است.

شریف‌جان ، شریف‌جان

از: تقی مدرسی

۲۲۳ صفحه - ۷۰ ريال

دومین کتاب تقی مدرسی است که در سری «مجموعه ادبیات امروز» نیل منتشر شده است.

نمایندگان مجلس شورای ملی

در ۲۱ دوره قانونگذاری

از: زهرا شجیعی

۳۹۲ صفحه - ۲۵۰ ريال

کتاب در سه بخش است: بخش اول «مشروطیت ایران و علل و موجبات آن» بخش دوم «ترکیب طبقاتی و منشاء اجتماعی نمایندگان مجلس شورای ملی» بخش سوم «مشخصات اجمالی نمایندگان مجلس شورای ملی از آغاز مشروطیت تا کنون».

بهار و عروسك

از: بهمن فرسی

۶۱ صفحه - ۶۰ ريال

کتاب شامل يك نمایشنامه و يك «بازی بدون حرف» است بنام «سبز در سبز». نمایشنامه «بهار و عروسك» در بهار امسال روی صحنه آمده بود.

طلا در مس

از: رضا براهنی

۲۲۶ صفحه - ۸۰ ريال

مجموعه مقالاتیست در باره شعر و شاعری که صد صفحه اول آن حرف و سخن‌هاییست در باره شعر مانند «شعر و اشیاء» «الهام و کشف» «چهار رسالت» و چهار مسئولیت و... و در بقیه کتاب نویسنده به تحلیل آثار شعرای معاصر ایران مانند شاملو و نادرپور و فرخ‌زاد و دیگران پرداخته است.

تحول تئاتر

خانمها و آقایان ۱

تحول هنر نمایش موضوعی است بخصوص دشوار. می‌خواستم در آغاز دلایل این دشواری را بشما بگویم تا شاید بعد بمن اجازه بدهید که بجای سخنرانی صحبت کنم و بجای خود موضوع در اطراف آن بحث کنم.

زیرا بنظر من، اثر نمایشی، نمی‌تواند و نمی‌خواهد هدف غائی خود را در خویشتن پیدا کند. و این مایهٔ یکی از بزرگترین دشواری‌های موضوع است. بلکه نویسندهٔ نمایش، آنرا بعنوان واسطه‌ای در میان تماشاگر و بازیگر قرار می‌دهد و من می‌خواهم خود را، یکی پس از دیگری، بجای نویسنده، هنرپیشه و بعد تماشاگر قرار دهم و سه چهرهٔ مختلف این تحول را یکی پس از دیگری مشاهده کنم.

دشواری دیگری، که آنهم چندان کوچک نیست، ناشی از اینست که در موفقیت يك نمایشنامه یا نوعی از نمایشنامه، عوامل متعددی ممکن است مؤثر باشند که هیچ رابطه‌ای با ادبیات ندارند. منظور من تنها آن عناصری نیست که اثر نمایشی برای اجرا شدن و کسب موفقیت دست بدامن‌شان میشود مانند عظمت دکورها، زرق و برق لباسها، زیبایی زنان و یا استعداد و شهرت بازیگران. بلکه منظورم تمایلات اجتماعی، میهنی، بی‌پرده نویسی و یا هنرمندمآبی در نویسنده است. اغلب نمایشنامه‌های موفق امروزی تار و پودشان از این تمایلات تشکیل شده است، بطوریکه اگر یکایک آنها را کنار بگذاریم تقریباً همهٔ نمایشنامه را حذف کرده‌ایم.

اما در عین حال، در اغلب موارد، نمایشنامه‌استقبالی را که می‌بیند، هدیون همین تمایلات است، نویسنده‌ای که از آنها پیروی نکند و تنها تمایل هنری محرك او در نوشتن باشد، با این خطر روبرو است که نمایشنامه‌اش اصلاً بروی صحنه نیاید. بنابراین چون اثر نمایشی فقط بالقوه در کتاب زندگی می‌کند و زندگی کامل آن فقط بروی صحنه است، منتقدی که امروزه می‌خواهد دربارهٔ تحول تئاتر

بحث کند ، خود را مجبور خواهد دید که تحول موازی ، بازیگر و تماشاگر را هم از نظر دور ندارد ، لذا مجبور خواهد بود از آثاری سخن بگوید که فقط رابطه دوری با ادبیات دارند و برعکس ، آثاری را که ارزش ادبی محض دارند ، ندیده بگیرد ، من در اینجا فقط آثاری نظیر « فوکس » نوشته « فرانسیس ویله - گریفین » ، و « زن زندانبان » نوشته « هانری دورنیه » ، یا « یک روز » اثر « فرانسیس ژامس » را نمی گویم که در آن فقط شعر می توان دید ، بلکه حتی نمایشنامه هائی از قبیل اولین آثار مترلینگ ، درامهای « کلودل » و « نان » اثر « هانری گئون » را نیز می گویم . حتی اگر موفقیت قابل ملاحظه ای را که در « بروکسل » بدست آورد بخاطر نمی آوردم ، « صومعه » ی « امیل وراژن » را هم در این ردیف قرار میدادم . حتی اگر هم منتقدی از این آثار حرف بزند ، انتقاد او فقط جنبه کتابی خواهد داشت که مطلقاً با صحنه و سالن نا آشنا است ، چنین تحولی گذشته از آنکه با آن تحول دیگر مجزی است ، حتی نقطه مقابل آن است .

داروین می نویسد : « در میان حیواناتی که بصورت اجتماعی زندگی می کنند ، انتخاب طبیعی ، شکل هر فرد را عوض می کند ، بطوریکه آن فرد بتواند برای اجتماع مفید واقع شود . » اضافه می کند : « بشرطیکه اجتماع از این تغییر استفاده کند . - اینجا اجتماع استفاده نمی کند و نمی خواهد استفاده کند . هنرمندی که اثرش را بازی نکنند ، در اثر خود محبوس می ماند ، از آن تحول کلی محروم می ماند و در نقطه مقابل آن قرار می گیرد .

همه آثاری که من در اینجا از آنها حرف می زنم آثاری است که عکس العملی در آنهاست . عکس العمل بر ضد چه ؟ با کمال میل می توانم بگویم : بر ضد رئالیسم - اما این کلمه « رئالیسم » که تا کنون مفاهیم متعدد بآن داده اند ، بلافاصله خود مرا ناراحت می کند . زیرا زیر کانه ترین سوء نیتی هم که در این مورد بکار می برم نمی تواند انسان را به رئالیستی بودن آثار آقای « روستان » و ضد رئالیستی بودن کمدی های « مولیر » و درامهای « ایبسن » متقاعد سازد . پس بهتر است بگوئیم عکس العمل بر ضد « تقلید وقایع » . بلی ، چون کلمه بهتری نمی توانم پیدا کنم ، « تقلید وقایع » بنظر من شایسته تر میرسد . زیرا هنر عبارت از بکار گرفتن چهره های قهرمانی ، تاریخی یا افسانه ای نیست . همانطور که اشغال صحنه بوسیله کاسبکاران معاصر هم غیر هنری شمرده نمیشود . با وجود این در آنچه « راسین » در مقدمه « بایزید » میگوید حقیقتی نهفته است : « پرسوناژهای تراژدی را باید با چشم دیگری نگاه کرد ، نه با آن چشمی که معمولاً پرسوناژهای را که از نزدیک دیده ایم نگاه می کنیم . » و چنین می افزاید : « می توان گفت احترامی که نسبت به قهرمانان داریم به همان نسبتی که آنها از ما دور شوند بیشتر می گردد . » با وجود این من بخودم اجازه میدهم اضافه کنم که این احترام نسبت به پرسوناژهای نشان داده شده ، ضروری نیست . انتخابی که هنرمند از چهره های دوران ما بعمل می آورد ، مبتنی بر این اصل است که زمان ، یا هر فاصله دیگری سبب شده است که از آن پرسوناژ تصویری عاری از هر ماجرا و واقعه شگفتی

و یا گذرانی بما برسد و تنها سهم واقعیت عمیقی را که هنر می تواند بر پایه آن بنا شود در آن باقی گذاشته است. و اینکه هنرمند، قهرمانان خود را در محیط های دیگر قرار میدهد و از ما دور می کند بطور قاطع نشان دهند این آرزوی اوست: می خواهد اثر هنری خود را بعنوان اثر هنری و درام خود را فقط بعنوان درام عرضه کند. نه اینکه بدنبال تصویری از واقعیت بدود که تازه اگر کاملاً بدست بیاید تکرار بی موردی از حقیقت واقع خواهد بود. و آیا هنرمندان کلاسیک مان، بی آنکه خودشان آگاه باشند، بر اثر چنین تمایلی نبود که خود را به رعایت قانون سه وحدت مکلف می ساختند: تمایل باینکه از اثر نمایشی بطور قاطع و آشکار يك اثر هنری بسازند.

هر بار که هنر ناتوان می شود آنرا به طبیعت برمی گردانند، همانطور که مریض را به آبهای معدنی می برند. طبیعت بدبختانه کاری ازش ساخته نیست اما عوضی می گیرند. من موافقم که گاهی هنر به چرا برود و وقتی که از ناتوانی پریده رنگ شده است در مزارع و در زندگی به جستجوی چند علف مقوی برخیزد. اما استادان ما، «یونانیان»، خوب میدانستند که آفرودیت هرگز از يك بارداری طبیعی بوجود نمی آید. زیبایی هرگز يك پدیده طبیعی نخواهد بود. بلکه بر اثر يك جبر مصنوعی حاصل می شود. هنر و طبیعت در روی زمین باهم رقابت دارند. بلی، هنر طبیعت را در آغوش می کشد، او همه طبیعت را در آغوش می کشد و آنرا بخود می فشارد. اما به تبعیت از آن شعر مشهور می تواند بگوید: **من رقیبم رادر آغوش می کشم، اما برای اینکه خفه اش کنم.**

هنر دائماً نتیجه يك «اجبار» است. تصور اینکه هنر هر چه آزاد تر است بالاتر می رود. مثل اینست که تصور کنیم آنچه مانع بالارفتن بادبادك میشود نیست. کبوتر «کانت» که تصور می کند اگر این هوایی که مزاحم بالهایش است وجود نداشت، بهتر می توانست بپرد. بی خبر از اینکه مقاومت این هوا برای اوضوری است تا بتواند بهنگام پریدن بالهایش را بر آن تکیه دهد و بر روی چنین مقاومتی است که هنر نیز باید تکیه کند تا بتواند بالاتر برود. منظورم سه وحدت نمایشی است. اما آنچه الان می گویم در مورد نقاشی و مجسمه سازی و موسیقی و شعر نیز صدق میکند. هنر فقط در دوره های بیماریش در آرزوی آزادی است و می خواهد بسادگی وجود داشته باشد. هر وقت که خود را ورزیده احساس کند به جستجوی نبرد و مانع برمی خیزد. هنر می خواهد غلافهای خود را بشکند، اینست که آنها را فشرده تر و تنگ تر انتخاب می کند. مگر نه اینکه در دوره های سرشاری زندگی، احتیاج به دقیق ترین قالبها پر شورترین نواها را شکنجه می دهد. مثلاً بوجود آمدن «غزل» در دوران باروررئیس در کارهای شکسپیر، رنسا، پترارک و حتی «میکل آنژ»، «قافیه های سدگانه» در کار «دانت» و عشق به «فوگ» در «باخ»... چه بسا امثال دیگر که باز می توان آورد! آیا تعجب آور است اگر بگوئیم که انبساط طبع غنائی تناسب با فشار و اجبار دارد و یا معماری زائیده غلبه بر ثقل اجسام است؟

هنرمند بزرگ آنست که از زحمت و مشقت استقبال می کند و از مانعی که در برابرش ظاهر می شود بعنوان وسیله پیش استفاده می کند. میگویند میکل آنژ

حالت مچاله شده مجسمه موسی را ندیون نقصی است که در مرمر وجود داشت. بر اثر محدود بودن صداهائی که می توان در روی صحنه بوجود آورد، «اشیل» مجبور شد سکوت «پرومته» را بهنگام بند کشیدن اودر «قفقاز» ابداع کند. یونان کسی را که يك سیم به «چنگ» افزود تبعید کرد. هنر بر اثر اجبار و فشار بوجود می آید، بامبارزه زندگی می کند و از فرط آزادی می میرد.

هنرمند نخست بر خورد بالید که با قدرت بیان چیزی به درام بخشیده است که آنرا درام آنرا بصورت کاسته شدن از زیبائیش ازدست داد، و با این کار خود رفته رفته فاصله صحنه و سالن را کمتر کرد. می توان گفت که تحول مشئومی بود. هنر پیشه نیز کوشید از فاصله ای که «راسین» ادعای کرد باید بین تماشاگر و پرسوناژ ثبات وجود داشته باشد بکاهد تا قهرمان را بشری تر سازد. اورفته رفته نقاب و کفش مخصوص و همه آن چیزهائی را که از او موجودی عجیب میساخت که می بایستی بقول راسین «باید با چشم دیگری نگاهش کرد، نه با آن چشمی که معمولا پرسوناژهائی را که از نزدیک دیده ایم نگاه می کنیم». بدور ریخت. حتی لباسی را که مخصوص چهره نمایشی عصر معینی بود کنار گذاشت و تنها چیزی را از آن نگهداشت که کلی و انسانی باشد. به بهانه حقیقت بسراغ صحنه رفت. از لباسها، وسائل و صحنه ها به منظور تعیین دقیق محل حادثه استفاده شد، یعنی به منظوری که درست نقطه مقابل منظور راسین بود. «گوته» می نویسد: «در شعر مطلقا شخصیت تاریخی وجود ندارد. فقط شاعر وقتی میخواهد دنیائی را که خودش ساخته است نشان دهد، به چند شخصیت که در تاریخ دیده است این افتخار را می دهد که نامهاشان را به عاریت بگیرد تا بر روی موجوداتی که خودش آفریده است بگذارد.» من این سطور را عیناً از میان یادداشتهائی که «ویکتور هوگو» برای نمایشنامه «کرمول» خودش نوشته است نقل می کنم، هوگو بدنبال این سطور می افزاید: «آدم وقتی که این سطور را نوشته آقای گوته می خواند تعجب می کند!» اما شاید امروزه ما کمتر تعجب کنیم.

اما نویسنده در این موارد هنر پیشه را بعنوان مخالف در برابر خودش دارد. «تالما» که قرار بود نمایشنامه «محمد» اثر ولتر را بازی کند، بهتر دید که قبلاً مدت یکماه درباره «محمد» تاریخ مطالعه کند. بعدها خودش تعریف کرد که وقتی به تباین شدید بین محمدی که خودش شناخته بود و «محمد»ی که ولتر با و معرفی می کرد پی برد، از نقشی که برای بازی در آن باید بطور حتم حقیقت را زیر پا می گذاشت منصرف شد. «سطور بالا را من عیناً از روی خاطرات «ژیرو» نقل کردم زیرا خودم نمی توانستم بهتر از آن بیان کنم. در این مورد خاص اشکالی ندارد زیرا «محمد» ولتر نمایشنامه خوبی نیست. اما... در اثنای تمرین «بریتانیکوس»

وقتی بیکی از بزرگترین هنرپیشگان معاصر ما ایراد گرفتند که نقش خود را بآن صورتیکه منظور «راسین» بوده است بازی نمی کند فریاد زد: «راسین؟ ... راسین کیست؟ فقط «نرون» .. رامی شناسم»^۱

نا تمام

ترجمه رضا سید حسینی

۱ - اغلب از غرور هنرپیشگان خشمگین هستند . این مسئله بنظر من بسیار طبیعی جلوه می کند و می بینم هنرمندان که انتظار دارند اثر خودشان عمر جاودان داشته باشد با خیال راحت می نشینند و در این باره بحث می کنند . هنرپیشه فقط می تواند چهرهای زودگذری خلق کند، نظیر آن مجسمه های برفی که «پی بر دو مدیسی» میکل آنژ را مجبور کرده بود در سراسر يك زمستان در باغهای او بسازد. جمله ای که شبی بر زبان هنرپیشه بزرگی جاری شد تا روزگار ما بیادگار مانده است . این هنرپیشه شبی تا یکی از لژها رفت و در آنجا منتقد مشهوری را که آنروز در مقاله ای با بی عدالتی با او حمله کرده بود سیلی زد و گفت: «آقایان نویسنده ها ، اثر شما برای اینکه درباره اش قضاوت شود وقت زیادی در اختیار دارد ، اما ما هنرپیشه ها اگر در همان روز خودش شما درباره کارمان قضاوت عادلانه نکنید ، در کدام دادگاه خواهیم توانست آنرا عرضه کنیم؟ و آینده درباره ما چه فکر خواهد کرد؟»

بالتراک

بابا گوریو

چاپ پنجم منتشر شد

ترجمه م. ا. به آذین

بحث و انتقاد

بهشت برای کیست؟

فاجعه زندگی روشنفکری ما تنها در آن نیست که به ظواهر تمدن غرب دل خوش کرده ایم، تنها در آن نیست که آن قسمت از سنت های گذشته را که ممکن است در بیابان سوزان زندگی کنونی، درختی سایه افکن باشد، از پا در آورده ایم؛ بلکه فاجعه اصلی آن است که مجذوب و منکوب، به بت بزرگ تمدن غرب چشم دوخته ایم و حاضر نیستیم بپذیریم که ممکن است در ارکان این بت زرین (که پرستندگانش هر روز پراکنده تر میشوند) خللی باشد.

حال آن که دروغ و تبلیغات، دیرگاهی است که ازارکن جدائی ناپذیر فرهنگ بازرگانی شده است و چه کسی نمیداند که دروغ بسا چیزها را ناچیز و بسا پلیدی ها را پاکی نشان می دهد.

چند سالی پیش ایرانی دل سوخته ای بنام امیر مهدی بدیع کتابی به زبان فرانسه در اروپا انتشار داد به نام «یونانیان و بربرها».

نویسنده در این کتاب با اتکاء به شواهد و مدارک تاریخی (نه از روی احساسات) نشان داده است که تقسیم بندی جهان به دو قسمت متمدن و وحشی، انسان که متمدن اروپائی و غیر متمدن غیر اروپائی باشد، زاده دروغ های دو سه قرن اخیر اروپائیان است و خود یونانیان یعنی پایه گذاران تمدن اصلی غرب، بهیچوجه چنین قضاوتی نادرست درباره خود و سایرین نداشته اند.

حامیان فرهنگ بازرگانی این کتاب را با سکوت و سردی استقبال کردند. همان ها که ظاهراً بدنبال تخته پاره های کشتی نوح عمر عزیز را وقف می کنند، حاضر نشدند يك سطر در باره این کتاب چیزی بنویسند. شگفت تر آن که این مسئله بزرگ تاریخی در محیط خفه و خاموش روشنفکری ایران نیز تأثیری نکرد. سنگی بود در مردابی. در مرداب نه، در لجن خشکیده ای.

این کتاب بوسیله مرد پرکار و بی ادعائی (احمد آرام) ترجمه شد. اثر آن در ایران، تقریباً به همان اندازه بود که در اروپا (۱)

در کتاب «یونانیان و بربرها» کوشش شده است تا داغ این تهمت صادر از اروپا که ایران مهد «انسانیت مفقود» است از چهره ایرانی تاحدی زدوده شود.

کوشش شده است تا با دلایل تاریخی ثابت شود که ایران، تنها کشور حرمسرا و کشور گل و بلبل نیست.

نویسنده، غبار تاریخ را از این حقیقت کنار میزند که: اسکندر «کبیر» آنقدر کبیر بود که «بر سر خوان، با دستان خویش، دوست و مهماندارش کلاتیوس را کشت، و این نه آخرین جنایت او بود و نه نخستین» (ص ۹۵ ترجمه فارسی).

و در باره «حقیقت دوستی» اروپائیان نمونه می آورد که:

«دارمستتر بهتر آن دید که گات‌ها را مجعول قلمداد کند و اثری پیدا شده پس از زردشت و الهام گرفته از تعلیمات افلاطون به شمار آورد.» (ص ۱۲۹).

نویسنده می‌گوید به این تهمت «لاروس قرن بیستم» که: «فلسفه یکی از عناصر بسیار اصیل فرهنگ اروپا و سرزمین‌های است که اروپا در آن گسترش یافته است»، جواب بدهد. در جمله آخر دقت کنید. نویسنده لاروس می‌فرماید: جایی از سرزمین‌های غیر اروپایی لیاقت رشد فلسفه را دارد که به قدم شریف اروپایی مزین شده باشد و الا فلا.

اما تمدنی که در اروپا آغاز شده (بی آن که منکر جنبه‌های مثبت آن شویم) با آن گونه ناجرمانی و روح کاسبکارانه توأم بوده که شورای جنگی آن فرمان صادر می‌کند که اسیران جنگی به مزایده در معرض فروش در آیند (ص ۱۰۰) و نیز این تمدن چنان با بشر دوستی آمیخته است که: «تمام شهر (تب) در معرض بیرحمی و تجاوز (اسکندر) قرار گرفت؛ کودکان و دختران جوان را که بی‌هوده مادران خود را به یاری می‌طلبیدند، از آغوش مادران جدا می‌کردند و هر گونه ستم و تجاوزی را به آنان روا می‌داشتند. خلاصه باید گفت که تمام خانواده‌ها را از خانه‌هایشان بیرون راندند و تمام افراد شهر را به بردگی گرفتند. هرگز در شهری این اندازه قساوت‌های هولناک دیده نشده است.» (ص ۱۰۰) این رفتار اروپایی با خود اروپایی است و مؤخره آن را باید در کتاب «انهدام درس» که در سال‌های اخیر نوشته شده خواند. بموجب مندرجات این کتاب: متفقین البته ضد فاشیست در جنگ اخیر شهر دویت هزار نفری «درس» واقع در آلمان را بدون هیچگونه ضرورت جنگی و استراتژیکی با خاک یکسان کردند و تقریباً همه مردم آن را از خرد و کلان کشتند. بلافاصله باید افزود که قصد نویسنده «یونانیان و بربرها» به هیچوجه تلافی تهمت‌های اروپائیان نیست. اسنادی است تاریخی که پی‌درپی از منابع موثق نقل میشود تا این اشتباه را که ایران سرزمین توحش است برطرف کند. (۱)

۱ - متأسفانه بهای گران ترجمه فارسی، این کتاب را از دسترس عده زیادی دور نگه میدارد. امید آن که ناشران بی‌شمار کتاب‌های با قطع جیبی، در جوار داستانهای فیلم، این کتاب را نیز با قیمت ارزان در دسترس همگان بگذارند. مسلماً فایده مادی آن (که گویا مالک نشر کتاب نزد اغلب ناشرین است) جالب تواند بود.



برعکس، در کتابی دیگر، رسماً و علناً به ما و ملت ما دشنام دادند. ولی چون این دشنامها از کارگاه پرزرق و برق اروپا صادر شده بود، بسان پیامی آسمانی آنها را پذیرفتیم و چه جنگالها که در مدح و منقبت آنها برپا نکردیم.

سخن بر سر کتابی است بنام «بهشت برای گونگادین نیست». بهتر بگوییم سخن بر سر خود این کتاب نیست، مسئله اساسی، جنگالی است که در ایران بر سر این کتاب برپا شد، گفتند که این کتاب اثری است فوق العاده، عجیب، استثنائی، تراویده از مغزی بزرگ، حادثه‌ای است در ادب معاصر ایران، اثری است که باید جایزه ادبی نوبل آن را به جهان‌نیان بشناساند. به جهان‌نیان بشناساند تا همه بدانند آب دهانی را که به سوی ما پرتاب می‌کنند، آب حیات می‌پنداریم و مستانه به به می‌گوئیم و سر بر عرش می‌سائیم.

برای این که بهتر متوجه مطلب شویم نخست باید بدانیم «گونگادین» چگونه شخصیتی است.

گونگادین که کارسازان زرادخانه‌ها هم فیلمی از او تهیه کرده‌اند «یک هندی مزدور بود که با مشک آب به خدمت سربازان انگلیسی در هند (پیش از استقلال) درآمده بود و برای آنها کار می‌کرد و از جمله کارهایش یکی جاسوسی بود. سربازان انگلیسی در هند با نهضتی از مخالفان استعمار هند روبرو بودند و این نهضت، شیوه مرگ بی‌خونریزی را برای نابودی سربازان انگلیسی انتخاب کرده بود. و در کمین‌گاه راههای کوهستانی و جنگلی برای سربازان انگلیسی دام می‌گسترده، از جمله یکبار دامی بزرگ گسترده که قوای اصلی انگلیس در دره‌ای با پای خویش در آن افتادند ... درست در لحظه‌ای که نزدیک بود قوای انگلیس یکبار دیگر پای میهن پرستان معدوم شود گونگادین از ماجرا آگاه شد و از رنگ و چهره هندی خویش استفاده کرد و تا پای طبل بزرگ به‌الای تپه پیش رفت و آنجا طبل را به علامت خطر برای سپاه انگلیس بصدا درآورد... انگلیسیان از دام رستند و نیروی جمع شده میهن پرستان هندی را زیر رگبار گلوله و زیر پای اسبها درهم شکستند. فرمانده انگلیس بعد از پیروزی در جنگ این افتخار را به گونگادین داد که به نام او درجه گروهبانی دادند و او را خادم انگلیس شناختند...» (۱)

این که از گونگادین، اما ببینیم «علی میردیر که وندی» که نویسنده کتاب «بهشت برای گونگادین نیست» معرفی شده (به فرض وجود) چه کسی است پرفسور «زینر» استاد اکسفورد می‌نویسند:

«دهقانی بود از سرزمین‌های وحشی لرستان و در هیچ قاموسی نمی‌شد او را با سواد نامید ... چون دهقانی بی‌چیز بود حق نداشت سواد داشته باشد، معذک پیش خود نوشتن فارسی را یاد گرفته بود...» (۲)

۱ - نقل از روزنامه پیغام امروز؛ شماره ۱۵۴۶ شنبه ۱۹ تیرماه ۱۳۴۴

۲ - «برای گونگادین بهشت نیست» نشریه اطلاعات، ترجمه غلامحسین صالحیار، ص ۲.

آیا چنین کسی از اساطیر مقدس سیاست انگلستان درهند مطلع است ؟ آیا چنین کسی به درستی می‌داند «گونگادین» یعنی چه ؟

آیا این دهقان ساده ایرانی است که لجن به چهره خود می‌مالد و به اسم گونگادین و رسم جاسوسی و خیانت می‌بالد ؟

مقدمه «همینگ» خلاف این معنی را می‌رساند :

همینگ با این که نظامی است می‌نویسد که این دهقانزاده عطش سوزانی برای یادگرفتن زبان انگلیسی داشت ، می‌گفت اگر انگلیسی یاد نگیرم بهتر است بمیرم . ولی به‌رغم این عطش سوزان درغم شرافت خود بود ، می‌نوشت «شرافتمندانه خودم را در اختیار شما می‌گذارم» (ص ۱۳ ترجمه فارسی)

درباره این که چه کسی نام پرافتخار گونگادین را به این روستائی ساده داده است همینگ می‌نویسد :

« يك افسر امریکائی حساس و سریع‌الانتقال. » (ص ۳).

اما پرفسور زینر که علی‌میردیرک‌وندی فقط شش هفته به‌عنوان خانه‌شاگردی در سفارت انگلیس در تهران افتخار درک محضر ایشان را داشته عقیده دیگری دارند . می‌نویسند :

«او علی‌میردیرک‌وندی نام داشت ولی ترجیح می‌داد گونگادین خوانده شود .» و نخستین سطر مقدمه پرفسور درباره معرفی «گونگادین» چنین است :

«مانند ژنرال دوگل او بی‌رقیب و تنها بود ، به عنوان يك مرد و به‌عنوان يك نویسنده . باید مقایسه را در اینجا پایان داد . که اینطور ؟...»

در همه کلمات این جمله دقت کنید :

تاریخ معاصر ایران يك مرد بی‌رقیب و تنها ، يك نویسنده بی‌رقیب و تنها ، يك ژنرال دوگل بی‌رقیب و تنها تحویل جامعه بشری داده است و آن کسی است که «ترجیح می‌دهد گونگادین خوانده شود .»

نه ! آقای پرفسور ، نه ! اگر شما و همه کسانی که دست‌اندرکار نشر و تبلیغ این اثر بوده‌اید می‌خواهید از این گونگادین ، «تیپ» بیافرینید سخت در اشتباهید . البته اگر این مقدمه را درباره دکترها و مهندس‌هایی که خدمتتان در تهران شرفیاب میشدند می‌نوشتید ، بسیار به‌جا بود . اینان هر چه دارند از دولت سرراه و روش گونگادینی آنهاست . اما درباره روستائی ساده ، درباره هفتاد و پنج درصد سکنه ایران بگذارید دیگری داوری کند . بگذارید دیگری داوری کند .



همینگ جمله رندانه‌ای دارد :

«از نقطه نظر ۱ من این کتاب يك سنگ محك واقعی به‌شمار میرود» (ص ۱۵)

سنگ محك برای سنجیدن عیار کی؟ برای سنجیدن عیار امثال علی میردیرک و ندی؟ گمان نمی‌کنم برای سنجیدن گونگادین‌های واقعی؟ ولی آنها با علی میردیرک و ندی چه نسبت و مشابهتی دارند؟

اما این سنگ محك برای تشخیص میزان رشد مطبوعات در ایران به اندازه کافی معجز کرد. حق با شماست.

جنجال مطبوعات بزرگ فرهنگ بازرگانی، همان پدیده‌ای که ناپلئون را يك روز «غول بیابان» و روز دیگر ناجی اروپا شمرد، پدیده‌ای که در نفوس را تا پای اعدام برد و پدیده‌ای که دروغ را با همه وحشت و تباهی خود در قلب تمدن شما کاشته است کتاب «بهشت برای گونگادین نیست» را بزرگ کرد و دامنه آن به «مطبوعات» ما هم کشیده شد.

کسانی که می‌خواهند حتی ادبیات معاصر خود را از دیده زاینر و همینگ و فلان روزنامه جنجالی بشناسند البته در صحت فرمایشات هیچکدام تردیدی نکردند و در برابر ناسزاهای زاینر جز احسنت نگفتند.

اما موج دیگری که همیشه در برابر جریان‌های «رسمی»، خاموش و بی‌سامان از عمق برمی‌خیزد، این بار هم برخاست:

در عالم سیاست بهشت از آن شماست زیرا در معبد مقدسی که شما معمار آنید بهشت در اختیار دارندگان زر و زور است. اما در جهان حقیقت و در جهان ادبیات: داوری دیگری نیز در کار است.

مصطفی رحیمی

ارسطو

سیاست

ترجمه حمید عنایت

انتشارات نیل - مخبرالدوله

اصول علوم سیاسی

تألیف دکتر رضا علومی
از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی

کتاب حاضر جلد اول از يك کتاب ظاهراً دوجلدی است . این جلد که چهارصد و سه صفحه دارد ، شامل این مباحث است : بخش اول کلیات شامل معانی مختلف کلمه‌ی سیاست ؛ تحول قدرت سیاسی در اجتماعات انسانی ؛ عناصر تشکیل دهنده‌ی دولت . و بخش دوم شامل تاریخ تحول اندیشه‌های سیاسی از یونان باستان تا این زمان . و بخش سوم شامل «صحنه‌ی نبرد سیاسی» است که بیشتر مباحث مربوط به جامعه‌شناسی سیاسی است . بخش چهارم بحث در رویه‌ها و سیستم‌های سیاسی است .

نخستین چیزی که در این کتاب مبهم است موضوع اصلی آنست ؛ بدین معنی که اگر اساس را بر عنوان فارسی کتاب قرار دهیم این باید کتابی باشد درباره‌ی شاخه‌های مختلف علوم سیاسی از جمله ، مثلاً ، دیپلوماسی ، مبحث سازمانهای بین‌المللی ، وحتی حقوق بین‌الملل عمومی وخصوصی و تاریخ عقاید سیاسی ، و بحث در موضوع وروش آنها . و اگر اساس را بر عنوان فرانسه پشت کتاب قرار دهیم کتابی است درباره‌ی « علم سیاست » به معنای خاص عنوان پشت جلد چنین است *Les Principes de la Science politique* و بنا بر این اگر کتابی باشد درباره‌ی « علم سیاست » دست کم دوسوم محتوی آن زاید است و خارج از موضوع ؛ زیرا موضوع چنین علمی بحث در سازمان حکومتها و نظام آنهاست و با منشاء نهادهای سیاسی و اجتماعی (جامعه‌شناسی) و محرکهای اعمال بشری (روانشناسی و روانشناسی اجتماعی) کاری ندارد .

به هر حال حتا اگر غرض تألیف کتابی درباره‌ی «اصول علوم سیاسی» باشد ، باز این کتاب بر آورنده‌ی چنان نظری نیست ، زیرا اولاً (چنانکه از شرح مقدمه‌ی کتاب درباره‌ی موضوعهای جلد اول و دوم برمی‌آید) این کتاب چند مبحث از علوم سیاسی را فاقد است و در مقابل مباحثی دارد که مستقیماً به هیچیک از «علوم سیاسی» مربوط نمی‌شود و در حوزه‌ی جامعه‌شناسی است .

مهمترین نقیص کتاب حاضر نداشتن «متد» است بدون شك نخستین توقعی که از يك تألیف دانشگاهی می‌توان داشت ، داشتن متد است و اگر اغتشاش و درهمی و بی‌سروتهی مطالب در يك کتاب غیر دانشگاهی بخشودنی باشد ، از چنین نقیصها در يك کتاب دانشگاهی نمی‌توان گذشت ، زیرا حداقل چیزی که يك دانشگاه به يك دانشجو باید بیاموزد روش علمی است . کتاب حاضر با آنکه « اصول علوم

سیاسی نام دارد ، اساساً تعریفی از آنچه که «علم سیاست» می‌نامند به دست نمی‌دهد و حدود و ثغور آن را معین نمی‌کند و نمی‌گوید که چنین علمی شامل چه مباحثی است و آیا ، مثلاً بحث در بهترین شکل دولت و حکومت ، که موضوع فلسفه‌ی سیاست است ، هم می‌تواند جزء «علم» سیاست باشد که گویا باید درباره‌ی آنچه که هست بحث کند نه درباره‌ی آنچه که باید باشد ؟

ضعف اساسی دیگر کتاب ناعمواری و بدی فوق‌العاده‌ی تعریفهای آنست و ناتوانی مؤلف را در نوشتن ، از همان مقدمه‌ی کتاب و در تعریف کردن از همان سطرهای اول کتاب می‌توان دریافت . مؤلف در سطرهای اول کتاب در تعریف «معانی مختلف کلمه سیاست» چنین آورده است :

بعقیدهٔ پروفیسور رمون آرن استاد جامعه شناسی سوربن کلمه فرانسوی *la politique* معادل دو کلمه انگلیسی *policy* و *politics* است . *policy* به مفهوم نظر-برنامه یا عمل سیاسی و *politics* «مبین» صحنه سیاست است .

در سال ۱۸۷۰ فرهنگ لغت *Littre* سیاست را چنین تعریف میکرد : «علم حکومت دول»

و در ۱۹۶۲ فرهنگ روبر سیاست را بعنوان «هنر و پراتیک حکومت اجتماعات انسانی» تعریف مینمود .
پرفیسور ژان ژاک شوالیه استاد دانشگاه پاریس میگوید :
سیاست *politique* از کلمه یونانی *polis* «پلیس» *Cité* بمعنی «مدینه» «شهر» مشتق است .

اینست تعریف سیاست در یک کتاب تخصصی ۱ و چنانکه در همین چند سطر می‌بینیم مؤلف به عادت اکثر استادان دانشگاه ما سعی می‌کند درسهایی را که از استادان فرنگیش گرفته به زبان مادریش پس دهد ، اما به چه وضع بدی ! به وضعی که مایه‌ی بدنامی آن اسانید محترم هم هست . جمله‌هایی مانند «علم حکومت دول» و «هنر و پراتیک حکومت اجتماعات انسانی» هیچ معنی روشن و دقیقی ندارند و معادل بودن یک کلمه در زبان فرانسه با دو کلمه در زبان انگلیسی هم برای فارسی زبان هیچ خاصیتی ندارد و بدتر از آن اینکه مؤلف اشتقاق لغت را در زبان فرانسه از ریشه‌ی یونانی در ردیف تعریفها آورده و بدتر از آن اینکه استاد خود ژان ژاک شوالیه را بدنام کرده و چیزی را به او نسبت داده که اولاً اکتشاف او نیست و ثانیاً نادرست است . به این معنی که کلمه‌ی «پولیتیک» در زبانهای اروپائی مشتق از *politikos* یونانی است نه «پولیس» و *Politikos* مشتق از *polites* یونانی به معنای شهروند (*citizen*) و سرانجام کلمه‌ی اخیر مشتق از *polis* به معنای شهر است و این را بایک مراجعه‌ی ساده به یک فرهنگ متوسط انگلیسی یا فرانسه می‌توان دریافت .

از فصل اول که بگذریم مؤلف در بخش دوم به «تاریخ تحول اندیشه‌های

سیاسی « می‌پردازد و در واقع این مبحث بیشتر مختص فلسفه‌ی سیاست است . مؤلف در ابتدا از شرحی در باب « سازمانهای حکومت آتن » آغاز می‌کند و علت آن معلوم نیست ؛ زیرا اگر غرض باز شناساندن زمینه‌ی فکری فیلسوفان یونانی است ، چرا مثلاً سازمان دولت ایتالیا یا انگلستان در دوره‌ی ما کی‌اولی و هابز برای شناساندن زمینه‌ی فکری ایشان ارائه نمی‌شود . هر چند که سازمان سیاسی به خودی خود زمینه‌ی فکر سیاسی نیست . و اگر به این قصد نیست شرح سازمانهای حکومت آتن در مقدمه‌ی « تاریخ تحول اندیشه های سیاسی » چه ضرورتی دارد ؛ فصلهای اول و دوم کتاب از لحاظ شیوه‌ی نگارش و تنظیم مطالب شاید بدترین فصلهای کتاب باشند . و مثلاً معلوم نیست که مؤلف به چه ترتیبی می‌خواهد به شرح « تاریخ تحول اندیشه های سیاسی » بپردازد . و اگر این شرح ، چنانکه از عنوان برمی‌آید ؛ به ترتیب تاریخی است چرا باید پس از شرح عقاید سوسیالیستهای قبل از ۱۸۴۸ و همچنین اگوست کنت تازه به شرح عقاید هگل تحت عنوان « ناسیونالیسم » برسیم ؟

شرحهای این فصل بسیار فشرده ، مبهم ، و بعضی اوقات - با عرض معذرت - بی‌سروته است و فصل‌بندیهای آن بی‌نظام و قاعده . مثلاً بعد از فصل ششم تحت عنوان « رادیکالیسم انگلستان » ، که شرحی درباره‌ی بن‌تام ، جیمز میل ، و جان استوارت میل است ، و فصل هفتم تحت عنوان « نظریات سوسیالیستهای قبل از ۱۸۴۸ درباره‌ی دولت » که شامل شرح عقاید ربرت اوان ، سن سیمون ، شارل فوریه ، لویی اگوست باونکی ، لویی بلدن ، و پرودون است ، می‌رسیم به فصل هشتم تحت عنوان « عقاید ژوزف دومستر » که سخت بی‌تناسب با فصلهای گذشته است . به عنوان مثالی از بدی توضیحات کتاب شرح دیالکتیک را از فصل دهم تحت عنوان « ناسیونالیسم » در زیر می‌آوریم :

۱ - دیالکتیک

هگل از ۱۸۱۹ تا ۱۸۳۱ که تاریخ مرگ اوست در دانشگاه برلن تدریس نموده است و مسائلی مانند انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون را باروش دیالکتیک خویش بررسی کرده و در مورد مفهوم دولت - خانواده و اجتماع عقایدش را بیان داشته است .

دیالکتیک در منطق هگل بمفهوم نحوه مباحثه که موجب مجاب شدن طرف شود نیست و در این مورد متدهگل باروش سوفسطائیان قابل انتطابق نمیباشد .

دیالکتیک یک روش استدلال منطقی است که در عین حال جنبه تفکر و تأمل دارد و حقایق جهان و روح مسائل را در نظر میگیرد .

هگل میگوید این روش را ازهراکلیت فیلسوف یونانی که از سال ۵۷۶ تا ۴۷۰ قبل از میلاد یعنی قبل از افلاطون زندگی میکرد

اقتباس نموده است .

در فلسفه هراکلیت دو مفهوم جلب توجه کرده است :

۱ - حرکت و جنبش

۲ - تضاد و تناقض بین پدیده‌های مختلف

تناقضاتی که در طبیعت وجود دارد موجب تحول میشود و

ممکن است در دیالکتیک نیز مورد بررسی قرار گیرد (۱۹) .*

طبیعی است که جن هم از این شرح چیزی سر در نمی‌آورد تا چه رسد به

آدمیزاد .

مؤلف در «گفتار ششم» همین بخش در باب «پرودن و فلسفه آنارشیستها» صحبت می‌کند ؛ اما آنچه که در باره‌اش صحبت نمی‌شود، فلسفه‌ی آنارشیزم است و این «گفتار» تنها شرح مختصری است از رؤس عقاید پرودن که طبیعتاً نمی‌تواند تمام فلسفه‌ی آنارشیزم باشد و وقتی کسی چنین عنوانی می‌گذارد مجبور است به آدم‌هایی مانند گادوین ، کروپاتکین ، و باکونین نیز دست کم اشاره کند .

فصلهای سیزدهم و چهاردهم این بخش معلوم نیست چرا عنوان «**دولت‌های فاشیست و ناسیونال سوسیالیست**» و «**دولت در کشورهای بلوک شرق**» می‌گیرد درحالیکه بحث درباره‌ی ایدئولوژیهاست نه سازمان دولتها . در فصل «دولت‌های فاشیست و ناسیونال سوسیالیست» باید به چند اشتباه اساسی مؤلف اشاره کرد . مؤلف در صفحه‌ی ۱۲۷ می‌نویسد: «کلمه فاشیسم از کلمه ایتالیایی «فاشی»

Fasci بمعنی دسته بهم پیچیده است و در قاموس سیاسی بمفهوم گروه‌های مسلح طرفداران یک حزب یا یک فرد استعمال شده است و در قرن بیستم به گروه طرفداران موسولینی و حزب او اطلاق گردیده است . «در اینجا ایشان دو لغت را سخت به هم آمیخته و معناراکم کرده اند . فاشیسم یا فاشیسم و در زبان ایتالیائی مشتق از «فاشیو» fascio به معنای گروه سیاسی ، سازمان و باشگاه است و آنچه که ایشان «دسته بهم پیچیده» خوانده است «فاشز» Fasces است که «فاشیو» مشتق از آنست و آن تبری بوده که در امتداد دسته‌ی آن میله‌های مخصوصی را گرداگرد می‌بستند و به عنوان سمبول قدرت در پیش همکرانان رومی حرکت می‌دادند . این آلت بعدها سمبول نهضت فاشیسم ایتالیا شد .

و در صفحه‌ی ۱۳۱ نوشته اند که هیتلر «به عنوان هفتمین عضو تشکیلات کارگری آلمان پذیرفته شد و بعد نام این حزب را **حزب کارگران آلمان ناسیونال سوسیالیست** تغییر داد.» باید متذکر شد که در آن زمان «آلمان ناسیونال سوسیالیست» در کار نبود و عنوان درست این حزب «حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان» بود .

و در همان صفحه‌ی ۱۳۱ نوشته اند که «تماس با کارگران سوسیال دموکرات

* تأکید بر کلمات از نویسنده‌ی این مقاله است .

هیتلر را به فلسفه گوبینو و اشر دول پوژ و طرفداران دیگر تفوق نژادی که در آلمان و اتریش آن روز فراوان بودند آشنا ساخت. « راقم این سطور از حکمت این جملات انگشت حیرت به دندان دارد؛ زیرا وقتی برای آشنا شدن با فلسفه‌ی گوبینو و «طرفداران دیگر تفوق نژادی» باید با کارگران سوسیال دموکرات تماس گرفت لابد برای گرفتن فلسفه‌ی مارکسیزم باید به حزب فاشیست مراجعه کرد!

بخش سوم کتاب تحت عنوان «صحنه نبرد سیاسی» از عوامل نبرد سیاسی گفت و گومی کند و بیشتر به جامعه شناسی سیاسی مربوط می‌شود. این فصل نیز همچنان از آشفتگی و درهم برهمی قسمت‌های پیشین کتاب برخوردار است و مثلاً مؤلف در «گفتار اول» از «عوامل زیست شناسی» صحبت می‌کند و نظریه‌های مربوط به آن را بدو دسته‌ی «تئوری داروین» و «تئوری نژاد» تقسیم می‌کند و به شرح آنها می‌پردازد و باز در «گفتار دوم» عنوان «تئوری داروین و مسئله نژاد» را قرار می‌دهد که تکرار محتوی همان «گفتار اول» است. برای آنکه باز هم نمونه‌ای از بدی و در بعضی موارد بی‌معنایی بیان کتاب به دست داده باشیم دو پاراگراف از صفحه‌ی ۱۷۹ آن را می‌آوریم:

از اواسط قرن نوزدهم ایدئولوژی سوسیالیست تمایلات و خواسته‌ها و نیازهای پرولتاریا را بیان کرده و وضع نوینی را که این طبقه با صنعتی شدن جامعه بدست آورده مورد مطالعه قرار داده و حتی در این بررسی از بعضی فرمولها و شعارها و گفته‌های نویسندگان و ایده‌ها و عقاید و اصول دکتربینها استفاده نموده است* (؟!)

هنگامیکه ایدئولوژی مارکسیست اصول عقاید و سیاسی و ایدئولوژی خویش را ذکر میکنند و یا زمانیکه می‌گویند «مذهب افیون ملت است» و یا درباره حذف طبقات و جامعه بدون دولت سخن بمیان می‌آورد. در همه این موارد گروهی از اندیشه‌ها و پندارها و عقاید و اصول همگام با ایدئولوژی مارکسیست بیان شده است. (?!)

اگر ایدئولوژی خود «گروهی از اندیشه‌ها و پندارها و عقاید» نیست پس چیست؟ ظاهراً ایدئولوژی جانوری است که اندیشه‌ها و عقاید به دم او می‌آیند. مؤلف در صفحه‌ی ۲۱۳ می‌نویسد:

رژیم کمونیسم مدعی تامین آزادی اقتصادی است ولی دموکراسی باختری و رقابت احزاب را نمی‌پذیرد و سیستم چند حزبی را نقابی می‌داند که الیگارشی کاپیتالیست ساخته و پرداخته است و بنا بر این با حذف الیگارشی کاپیتالیست جامعه واحد بدون طبقات ایجاد کرد تا بتواند آزادی و دموکراسی حقیقی یعنی آزادی اقتصادی را تامین نمود.

* تاکید بر کلمات از نویسنده‌ی این مقاله است.

راقم این سطور اگر اطمینان می داشت که مقصود مؤلف از «آزادی اقتصادی» معنای «اقتصاد آزاد» است پیشنهاد می کرد آن جایزه ی وطنی را همراه با یک مدال علمی از طرف دانشگاه به خاطر این کشف اساسی و مهم به مؤلف بدهند ؛ و اما چون بیشتر گمان می رود که این جمله ها ترجمه ی دست و پا شکسته ای از یک مفهوم در زبان فرانسه باشد، باید متذکر شد که این جمله در ذهن فارسی زبان ایجاد ابهامی می کند و آن مفهومی را که کمونیستها از «دموکراسی اقتصادی» و آزادی دارند نمی رساند و حتا القا کننده ی ضد آنست .

فصل احزاب سیاسی این بخش نیز زائده ای در باره ی احزاب فرانسه دارد و معلوم نیست که اگر بحث کلی در باره ی نقش سیاسی احزاب است . شرح تاریخیچه و سازمان احزاب فرانسه چه ضرورتی دارد و اگر شرح تاریخیچه ی احزاب ضرورت دارد چرا مثلاً احزاب انگلستان ، آلمان ، یا اندونزی و ژاپن باید از این موهبت محروم بمانند و یا اگر مؤلف بجای فرانسه مثلاً در ژاپن یا آلمان تحصیل کرده بود شرح احزاب سیاسی آلمان یا ژاپن را بجای فرانسه نمی آورد ؟

فصل مطبوعات این بخش ، صرف نظر از زاید بودن خود آن ، در واقع بیش از آنکه در باره ی نقش سیاسی جراید بحث کند به حجم فعالیت و تیراژ آنها در چند کشور پرداخته و دارای زائده ایست در باره ی خبرگزاریهای بعضی از کشورها از جمله یونان ، دانمارک ، لهستان که به نظر من کاملاً زاید است و گویا به قصد کلفت کردن کتاب آمده است .

داریوش آشوری

مجموعه « دنیای علوم »

پیدایش و مرگ خورشید

ژرژ گاموف - ترجمه احمد آرام

یک دو سه بی نهایت

ژرژ گاموف - ترجمه احمد بیرشک

سرگذشت زمین

ژرژ گاموف - ترجمه دکتر محمود بهزاد

از جهانهای دور

برونو بروگل - ترجمه کاظم انصاری

سفر به جهانهای دوردست

پرفسور کارل گیلزین - ترجمه مهندس حسن نادری

داروینسیم

دکتر محمود بهزاد

ظاهر ن کلامی

و

طاهو فی دیگرو

کار «ترجمه» در کشور ما ، چه در صفحه روزنامه‌ها و مجله‌ها و چه در صفحه کتاب دستخوش فساد عظیم شده است ... و درد این است که فردائی تاریک‌تر از این در پیش داریم .

روزگاری مترجمی که از زبان عربی به ترجمه مقاله و حتی کتاب دست می‌زد ، نویسنده‌ای بنام «پیرل باک» Pearl Buck را که اهل «اتازونی» و یکی از دختران حضرت حوا است ، در روزنامه «مردی که مدتی پس از آن «بنگاه مسافری» به راه انداخت هم لقب «استاد» داد و هم لقب «مصری» .

سپس در مجله‌ای بسیار بزرگ این استاد «مذکر» مصری ، نویسنده‌ای خوانده شد از نویسندگان چین ... و خوشبختانه نمی‌دانم کدام پدر آمرزیده‌ای بود که پای به میان نهاد و نوشت که «پیرل باک» نویسنده‌ای است از نویسندگان اتازونی ... جایی که هم «محمدعلی» مشت زن دارد و هم مارتین لوتر کینگ ...



و باز هم در مجله‌ای دیگر ، در مقاله‌ای که به «قمار» در آثار نویسندگان بزرگ تخصیص داشت ، استادی بنام جناب میکده عنوان «پوست غم» را که در یکی از مقاله‌های ایران امروز به «چرم ساغری» - رمان بسیار معروف بالزاک - داده شده بود ، شایسته ندید و چون شایسته ندیده بود ، به تلطیف آن برخاست و «پوست غم» «دانیان غم» شد .



و باز هم زمانی گذشت ... و نام «وضع بشر» یا «سرنوشت بشر» شاهکار آندره مالرو André Malraux در روزنامه‌ای هفتگی «راء انسان شدن» گذاشته شد ... و چندی پیش هنرشناس و ادب شناسی در جریده «آژنگ» ، بینوا «جوزف کنراد» Joseph Conrad نویسنده لهستانی نژاد انگلیسی و مصنف رمان «لرد جیم» Lord Jim را «کارگردان بزرگ سینما» نام داد ... و استاد معظم ما در مجله سخن کتاب «سوسه غرب» «مالرو» را مجله «سوسه غرب» پنداشت ...



«مثال» در این زمینه بیشمار است ... اجازه بدید به صفحه «کتاب»

برگردیم که هم صحنه‌ای است بس خنده‌آور و گریه‌آور و هم صحنه‌ای است بس نویدبخش... و نویدبخش از آن لحاظ که دکتر رحیمی ما چند روز پیش خبر داد که دنیای فلسفه ایران ژان پل سارتری پیدا کرده است... باری، برگردیم سر مطلب...

گفتیم که صحنه کتاب بس خنده‌آور و گریه‌آور است... گوش بدهید. چند مثال هم در این زمینه می‌توان آورد...

شما، بیچون و چرا، داستانهای سیاست‌پیل تولستوی، آفریننده «آنا کارنین» و «جنگ و صلح» را خوانده‌اید... و بی‌گفتگو داستان جنگ «کریمه» Crimée را می‌دانید... همان جنگی که از سال ۱۸۵۴ تا سال ۱۸۵۵ دوام داشت و عاقبت به شکست نیروهای روسیه در برابر نیروهای دول ترکیه و انگلیس و فرانسه و پیه‌مون Piémont خاتمه یافت. اما در ترجمه‌ای که مترجم محترم می‌بنام جناب پروین نظامی از این داستانها بدست ما داد حتی تاریخ عوض شد... زیرا که جنگ کریمه، در این ترجمه، به پیروزی روسیه خاتمه یافته بود... و این کتاب را چه کسی چاپ زده بود؟ ناشری دکلان‌دار و سرمایه‌دار نه ناشر کنار خیابان...

نام «هروه بازن» Hervé Bazin، این فرزند عاصی خانواده «بازن» را شنیده‌اید؟... در یکی از داستانهای او که به زبان فارسی درآمده است، جمله‌ای هست که معادل آن در زبان فارسی هم وجود دارد... و آن اصطلاح «با يك تير دو نشان زدن» است.

در زمان این نویسنده، پدری میخواهد با يك تير دو نشان بزند اما مترجم که از این معنی غافل بوده است، به محض مشاهده کلمه «Pierre» یعنی «سنگ» و «Deux Coups» یعنی «دو ضربه» به یاد سنگ دوسر می‌افتد و چنین می‌گوید: «پدرم سنگ دوسری برای مادرم ارمغان آورد»... اما تنها خدا دانا است!...

با همه این تفصیل، از آنجا که بدبختانه کتاب در دنیا کم است! بازار «کتاب‌سازی» هم بنام نویسندگان رونق یافت و داستانی به نام «رسوائی» به اسم «تسوائگ» اثریشی ساخته شد... و باز هم ناشر همین «رسوائی»، يك نویسنده بسیار خوش قریحه ایرانی را واداشت که داستانی را که خود نوشته بود، به عنوان «عشق زوایگ» به قلم خودش، به خورد مردم این مرز و بوم بدهد.

حتی در این زمینه کار به مرحله «معجزه» رسید... و به اصطلاح مترجمی که هیچ زبان بیگانه‌ای نمی‌دانست، داستانی را که از زبان دیگران شنفته بود به عنوان «ترجمه» به ناشری داد و این کتاب هم در کنار «شیشه‌های آبلیمو» بنام «جیب‌بر» به معرض فروش گذاشته شد.

و خلاصه طاعون دنیای ترجمه را در این سرزمین فرا گرفت، طاعونی که

همه گناه آن به گردن ناشر است ... نه مترجم ... اگرچه ما تا کنون از «مترجم» بدگفته ایم ...

زیرا که در این سرزمین ناشر همه این چیزها را به خوردمردم می‌دهد ... به خوردمردم بینوائی که از شکم‌شان می‌برند و کتاب می‌خرند ... و دستگاه دولت نیز برای تشویق همین مردم به خرید این گونه کتابها «هفته کتاب» به راه می‌اندازد و حاج حسن معرفت نیز بمناسبت هفته کتاب در ستونی از جریده شریفه اطلاعات به طبع آزمائی می‌پردازد ...

زیرا که اگر ناشر ایرانی ناشر باشد . کانون نشری چون «آسیا» که به همت جوان بسیار پرشوری به راه افتاد سرمایه خود را در راه انتشار «ترجمه و تحشیه» و «تنقیه» (نه تنقیح) جناب «هاشم رضی» به باد نمی‌داد ... و کانون نشر دیگری به نام «پیروز» بینوایان و نوگو را به دست «کئورگیس آقاسی» نمی‌سپرد ... و جناب حسینقلی جواهرچی منتقد و مبلغ تلویزیونی بنگاه کوتمبرگ، ژان پل سارتر ایران نمی‌شد ... و جناب عنایت‌الله شکیمیاپور جرأت ترجمه «طاعون» آلبر کامو را به خود نمی‌داد ...

و خدایا نام چه بسیار شده است ! و فضیلت چه کم ! ..

و باز اجازه بدعید قصه کوتاهی بگویم ...

نمی‌دانم پس از انتصاب یا انتخاب جناب رسول پرویزی نویسنده شلوارهای وصله دار به وزارت بود یا به وکالت مجلس ... که تبریکهائی گفته شد و یکی از میان آن کسانی که از این تبریکه‌ها گفته بود چنین امضاء کرده بود : «فلان بن فلان صاحب امتیاز صندوق پستی شماره فلان».

و در محفل دوستان که سخن از این عرض تبریک به میان آمده بود ، گفتند : «چه کند بینوا همین دارد».

آری ، قنیه همین است ... مشتی صاحب امتیاز صندوق پستی شماره فلان بدعالم «ترجمه» و «نشر کتاب» راه یافته اند که اگر قرار باشد برای شناخته شدن نشان صفتی به ایشان داده شود جز کلمه هائی از قبیل «خشت زن» و «نمدمال» ... نمی‌توان یافت .

و عنوان مقاله ما طاعون کامو بود و طاعونی دیگر ... اما هنوز سخنی از طاعون کامو نگفته ، از طاعون دیگر سخن بسیار رفته است ... از آن طاعونی که گریبان مردی بنام «علی صدوقی» را گرفت ، همان کسی که پس از پیمودن راه «تکامل» نامش در پشت جلد «گوشه کیران آلتونا» «احمد صادق» شد ... مردی که امروز آواره وطن است ...

و به شما که مضحکه ترجمه «افسانه سیزیف» آلبر کامو را در همین دانتقاد

کتاب «خوانده‌اید، مژده می‌دهیم که جناب اسپانلو» بازهم گام عظیمی در راه نشر فرهنگ مغرب‌زمین در مشرق‌زمین برداشته‌است و «کودکی یک رئیس» ژان پل سارتر را به زبان فارسی درآورده‌است ... اما بیچاره حتی تا پایان کتاب ندانسته‌است که «quelque chose» بمعنی «چند چیز» نیست ...



و بازهم برای آنکه سواد خواننده این «اباطیل» بیشتر بشود می‌گوئیم که معنی اصطلاح «de l'avis général» در دومین سطر فصل اول طاعون آلبر کامو به زعم و ظن مترجم توانا و فریدریش عنایت‌الاشکیبا پور، «به گفتهٔ ژنرال» است ... شاید یکی از همان ژنرال‌ها که در الجزیره بودند یا اینک در ویتنام جنوبی هستند. و اگرچه در این مختصر بیش از اندازه اجازه خواسته‌ام، یکبار دیگر هم اجازه بدهید تنها ببینیم طاعون‌گاه و چگونه چیزی است ... زیرا که ترجمهٔ این «طاعون» به قلم توانای اشکیبا پور، از انتشارات «مؤسسه مطبوعاتی فرخی» درست مثل «طاعون» و «وبا» چندان نفرت‌بار است که حتی به سخن گفتن از آن نمی‌ارزد ...



روزی که داستان «طاعون» آلبر کامو در سال ۱۹۴۷ از زیر چاپ درآمد و جایزهٔ «کریستیک» Critique بدان تعلق گرفت، گفته شد که واقعه‌ای بس بزرگ در تاریخ ادب فرانسه اتفاق افتاده‌است ... زیرا که شاید از روز انتشار دسر نوشت پسر آندره مالرو تا آن روز چنین رمان عظیمی در فرانسه انتشار نیافته بود و چنین مسأله‌ای بزرگ پیش نیامده بود ...

همه می‌دانیم که آلبر کامو روزگاری از سردبیران روزنامهٔ «کونبا» Combat بود ... و در سایهٔ شجاعت و ته‌ور آرام و آسوده‌اش ذهن روشن‌بینی نشان داده بود که پیوسته در بند راه یافتن به عمق مسائل بوده.

آلبر کامو، در آن ایام، متسلف‌رمانی به نام «بیگانه» بود ... سرگذشت مردی که گرفتار احساس بی‌هودگی و «احال» زندگی است و بی‌آنکه از چند و چون و «چگونگی» و «چرای» قضیه خبر داشته باشد دست به نابخردانه‌ترین جنایات می‌زند.

این رمان که حیرت‌واشتیاقی بسیار برانگیخت و نشان داد که نویسنده‌ای بسیار کارآمد و دارنده روحی دراماتیک قدم به عرصهٔ وجود گذاشته‌است، بی‌گفتگو احتیاج به این داشت که به یاری رساله‌ای روشن گردد زیرا که قضایا در اینجا به «متافیزیک» کشانده شده بود، همچنانکه در آثار نویسندگان دورهٔ پیش از کامو، قضایا به روانشناسی و روانکاو کشانده می‌شد.

گروهی پس از خواندن «بیگانه» چنین پنداشتند که آلبر کامو، در کنار ژان پل سارتر، نویسنده‌ای اگزیستانسیالیست است و بارجنایتی که در نظر قانون به گردن قهرمان بی‌موا «بیگانه» می‌افتد، ممکن بود به گردن «روکانتین» Roquantin

قهرمان «غشیان» ژان پل سارتر نیز بیفتد ... این تصور مولود نظری قشری بود... زیرا که اکزستانسیالیسم مبتنی بر درام ارائه هستی به عنوان قضیه ای توضیح ناپذیر است و اکثر نتیجه این باشد که بگوئیم هستی مفهوم روشنی ندارد ، بیهودگی و احاله دنیا باید طبق عقیده کیر کگاردر kierkgaard ما را به منتهای نومیدی برساند . آلبر کامو نیز معتقد بود که دنیا محال و بیمعنی است ... و تحقیقی که وی افسانه سیزیف نام داده است ، به این مطلب تخصیص دارد . اما کامو برخلاف فلاسفه «احاله» و «بیهودگی» نتیجه این نکته را نومیدی نمی دانست . و از آنجا که پیوسته در بند روشن بینی بود ، امکان نداشت که به بیرگی یا به «اضطراب» برسد . و طبیعتاً از راه «احاله» و «بیهودگی» به «انضباط ارادی» رسید ، و از آنجا که ژان پل سارتر به حکم احتیاج به استخلاص از « بن بست » و « در بسته » رمان تازه خویش را در آن زمان «راههای آزادی» نام داد ، کامو هم می توانست در زیر کلمه طاعون دو کلمه «راه ترحم» را نیز بنگارد ...

کامو درباره خود کشی چنین گفته است :

« من از «احاله» سه نتیجه می گیرم که عبارت است از طغیان من و آزادی من و سودای من... و تنها بوسیله وجدان چیزی را که دعوت به مرگ بود، به شکل قاعده و قانون زندگی درمی آورم - و بدینوسیله خود کشی را نمی پذیرم.

کامو ، در مقام گفتگو از «انسان محال» «l'homme absurde» در آثار داستایوسکی سخن مخوف «ایوان کارامازوف» را که گفته است : «همه چیز مجازاست» یاد آور می شود و بدینال این یاد آوری می گوید که این هم بوی «احاله» می دهد . اما نباید مفهوم مبتذل این کلمه را در نظر گرفت ، زیرا که اینجا سخن از غریو نجات و شادمانی نیست ... و سخن از مشاهده ای تلخ و جگر خراش است ...

کامو می بایست در این موقع یاد آور شود که «ایوان» این سخن مخوف را در برابر اسمردیا کوف Smerdiakov ، نوکر حرامزاده ، جفت «از ریخت افتاده» اش به زبان می آورد ، در برابر همان کسی که « وجود خدا » را از او جویا می شود و جواب را در حکم «برائت پیش از محاکمه» می پندارد و همان شب کارامازوف پیر را که محل تحقیق پسرش است ، به قتل می رساند .

بدینگونه دنیا محال است . اما باید زیست و باید تا حدود امکان خوشبخت بود ، و این احساس ، این اعتقاد به بیهودگی و احاله دنیا ، باید برای ارواح سرفراز دلیل دیگری بر کار کردن در راه سعادت مردم باشد .

و چنانکه کامو گفته است سیزیف را هم باید خوشبخت پنداشت ! اما نکته اینجا است که در تصویری که کامو از خوشبختی دارد سهم عزم و تصمیم بیشتر از سهم ایمان است .

باری ، بدانگونه که افسانه سیزیف افق فاسد بیگانه را توسعه می داد ، طاعون نیز بوسیله افسانه سیزیف روشن می شود ، زیرا که در اینجا هم سخن از همان رزمی است که در افسانه سیزیف هست .

یکی از بازیگران فاجعه طاعون در مقام گفتگو از عده‌ای که برضد «بلیه» به مبارزه برخاسته‌اند، چنین می‌گوید: «همه چیز پیوسته از سرگرفتنی است» و همچنین باید گفتگوئی را که بشرح ذیل در میان يك طمیب و دستیارش صورت می‌گیرد، در نظر داشت:

«- جایی که نظام دنیا در دست مرگ است، شاید صلاح خدا در این باشد که انسان به او ایمان نداشته باشد، با تمام نیرویش برضد مرگ به مبارزه برخیزد و سر به سوی آسمانی که خدا در آنجا ساکت و صامت نشسته است بر ندارد. - آری، من می‌توانم از این حرف سردر بیارم... اما مطلب این است که پروزیهای شما پیوسته زودگذر خواهد بود.

- من این را می‌دانم... اما این دلیلی بر ترك مبارزه نمی‌تواند باشد.
- نه، این دلیل نیست، اما آنوقت می‌توانم حدس بزنم که این طاعون برای شما چه باید باشد.
- آری، شکستی پایان ناپذیر...

این گفت و شنود از چندین لحاظ مکالمه‌های آثار ایبسن Ibsen را به یاد می‌آورد... و اگرچه طاعون کاموتا اندازه‌ای سمبولیک است موضوع آن، در هر صورت، بیماری طاعون است. طاعونی که طبق تصور مؤلف در اوران Oran پدید آمده است و بزودی رابطه شهر را با جاهای دیگر می‌برد و همه سکنه را که در شهری محصور زندانی می‌شوند از بقیه دنیا جدا می‌کند.

شرح حوادث وحشت‌آور، تغییرهائی که در زندگی مردم پیدا می‌شود، وجوه جگر خراش یا خنده‌آور هستی، بشکل وقایعی از زبان دکتر ریو Rieux یکی از گریختگانی که خود، در آن واحد، یکی از بزرگترین بازیگران این فاجعه است، گفته می‌شود. و رویهم‌رفته طاعون کتابی است که ممکن بود، نام «برسنگ سیاه» به آن داد.

ابتدای این سرگذشت چون کابوسی وهم‌آور است... و در این قسمت سخن از تسخیر شهر اوران بدست هزاران موشی است که در نتیجه بیماری از سوراخها بیرون می‌آیند و دسته دسته در کوچه و میدان و خانه و کلیسا می‌میرند و بزودی «آفت» را در میان مردم به بار می‌آورند. دروازه‌های شهر بسته می‌شود و برای جلوگیری از ورود و خروج مردم این شهر محصور نگهبانانی به کار گماشته می‌شوند. خویشان و نزدیکان و دوستان از هم جدا می‌شوند. جلو مکاتبه گرفته می‌شود. دستور خاموشی داده می‌شود. خانواده‌های بیماران گرفتار «قرنطینه» می‌شوند. پزشکان به اتفاق چند سرباز مسلح به اینسو و آنسو می‌روند. مراسم تدفین و ترحیم از میان می‌رود. مردگان را از زمین برمی‌دارند و شبانه در کودالها می‌ریزند و اگر تعداد از حد گذشته باشد، تراموای تراموای به قعر دریا می‌فرستند. آشکارا چنین توصیفی از شهر اوران که گرفتار سلطه طاعونی شده است، از لحاظ آلبر کامو، یادآور زندگی مردم فرانسه در دوره اشغال خاک این کشور از طرف نیروی نازی است و

نشاندای از وضع بیمعنی و «محال» فرانسه‌ای که به اسارت افتاده است .
اما حقیقت فاجعه در برابر مرئوس متخوفی که مردم را یارای مبارزه با آن نیست ، از یکطرف سازمان دفاعی این شهر لعنت زده و از طرف دیگر سکوتی است که در کوچه‌ها و خانه‌ها فرمانروا است ، مرگی است که به هیچکس امان نمی‌دهد و همه خانوادها را در آن فرسودگی و از « پای افتادگی » سیاه و حزن آور بهم نزدیک می‌کند .

کامو بازیگران داستان خود را که همه‌شان - جز پانلو Paneloux به بیهودگی و احاله زندگی اعتقاد دارند ، در چنین محیط نابودی و نومیدی به حرکت وامی‌دارد . و این بازیگران کسانی هستند که يك کلام - اما با اعتقاد به فکر « از خود گذشته‌گی » - خودشان را وقف خواسته‌های نومیدانه هموعا نشان می‌کنند . در جریان گفتگوهایشان ، اغلب از علت پافشاری و سرسختی‌شان در مبارزه با آفتی که چون زندگی بیمعنی و محال است و با این همه تصدنا بودی این زندگی را هم دارد ، سخن می‌گویند . و در حقیقت ، این زندگی دهشت بار طاعون زدگان در شهری محصور که از دنیا جدا شده است ، از نظر مؤلف عین تصویر زندگی انسان‌نهایی است که در میان عالمی غیر قابل ادراک دست و پا می‌زنند و نابود می‌شوند .

با این همه دکتر ریو Rieux و دوستش «تارو» Tarrou پس از استفسارهای بسیار به این نکته پی می‌برند که آن نیرو و آن اراده مبارزه برضد «آفت» از کجا بدستشان افتاده است هر دو این اشخاص به حقیقت انسان و «رنج» ایمان دارند . از نظر ایشان انسان «تصور» نیست و وقتی که کسی انسان باشد نمی‌تواند به سر نوشت خود علاقه‌ای نداشته باشد . دکتر ریو در برابر کسانی که سخن از «پهلوانی» و «حماسه» می‌گویند ، با تحقیر جواب می‌دهد که موضوع ، موضوع «پهلوانی» نیست و تنها سخن از شرف و صداقت و امانت است و شرف و صداقت طبیب در این است که کارش را خوب انجام دهد ...

هرگاه در داستان «طاعون» بجستجوی آلبر کامو برویم اورا در قیافه ریو و تارو می‌بینیم . و هنگامی که این یکی از احترام خود به زندگی حرف می‌زند ، هنگامی که می‌گوید در روی زمین عم «آفت» هست و هم مظلوم ... و هنگامی که در جواب ریو راه وصول به «صلح» را ، عاطفه «محبت» می‌داند ، خوب می‌بینیم که آلبر کامو نیز چنان کسی است ... زیرا که خود کامو بود که اندك مدتی پیش از انتشار طاعون يك رشته مقاله به عنوان « نه جلاد ، نه مظلوم » در روزنامه کونیا نوشت .

از این گذشته ، آلبر کامو را با حقیقت بیشتری در وجود دکتر ریو هم می‌توانیم پیدا کنیم ... در وجود همان کسی که داستان طاعون اوران را بازمی‌گوید تا مثل پاره‌ای از اشخاص دم فرو نیندد ... تا به نفع طاعون زدگان کامی بردارد و حداقل خاطره‌ای از آن ظلم و خشونت که درباره آنان روا داشته‌اند ، برجای بگذارد ... و این نکته‌ها را بگوید که در میان آفت‌ها می‌توان به این نکته پی برد که مردم چیزهائی دارند که بیشتر ستودنی است تا خوارش‌مردنی ...

«طاعون» آلبر کامو کتاب عظیمی است که به اختصار نمی‌توان در آن باره سخن گفت. سبک نگارش در این کتاب گاهی آلن Alain و گاهی «پروست» را بیاد می‌آورد و چند جمله پایان فصل سوم مثل صدها جمله دیگر که جناب شکیباپور جامه شرم‌آوری بدان پوشانده‌اند درخور هزار ستایشی است ...

سخن بسیار کوتاه کنیم ... کتابی که می‌بایست در زبان فارسی حداقل سیصد صفحه درآید، زیر قلم توانای حضرت عنایت‌اله شکیباپور صدوپنجاه و دو صفحه از آب درآمده است و بیگمان روح پرفتوح کامو از این رنجی که مترجم محترم در تنقیح این کتاب برده‌اند خشنود خواهد بود ...

خدا نگهدارد و شنگ اعلم دوست بسیار فاضل بنده را که گفت: متن فارسی La bete humaine زولا را در برابر متن فرانسه آن نهادم و نه يك كلمه از این در آن و نه يك كلمه از آن در این پیدا کردم طاعونی هم که امروز عنایت‌اله شکیباپور در پرتو وجود مؤسسه مطبوعاتی فرخی تقدیم ادب‌دوستان کرده‌اند چنین طاعونی است ... طاعونی که اگر گریبان ناشر و مترجم را بگیرد، بسود زبان فارسی و عالم ترجمه است.

در این ترجمه از آن شرف و صداقت و امانت که در داستان طاعون آمده است، هیچ اثری نیست و آنچه دیده می‌شود پستی و نادانی و گستاخی است و بس... خدای بزرگ به داد این مردم برسد، و بیشتر از مردم به داد زبان شیرین و زیبایی فارسی که بدست شکیباپورها و گئورگیس آقاسی‌ها و حسینقلی جواهرچی‌ها به سوی فنا می‌رود ...

و خدای بزرگ کمی این گستاخیها را تخفیف دهد تا جواهرچی‌ها در مقام تصحیح ترجمه صادق‌هدایت‌ها و شاعین‌ها در مقام تصحیح ترجمه به آذین‌ها بر نیایند... این مقاله فاجعه نامه‌ای بود، سخن بس دراز است ... بدین مختصر اکتفاء می‌کنیم و به عنوان حسن‌خاتمت بنمید جمله از خاتمه کتابی که به عنوان «مسخ» و چند داستان دیگر از آثار کافکا به زبان فارسی درآمده است، اینجا می‌آوریم تا از خواندن آن - اگر لذتی فراهم نیاید - حداقل پوزخندی فراهم آید:

«آقایان اعضاء فرهنگستان، مبدا در این موضوع بی‌اعتناء باشید و پیش‌خود بگوئید که این جریانات آنقدر ذی اهمیت نبوده و تصدیع‌شمارا فراهم کرده‌ام. از من بپذیرید، هرگز به تضاد انسانها دلبسته نبوده و طالب نمی‌باشم. منظور من گسترش بخشیدن به دانسته‌ها است.

بذکر و بیان اکتفا می‌کنم. و همین مورد را با شما در میان می‌گذارم. آقایان محترم و اعضاء فرهنگستان چکنم، بهمین اندازه که ما وقع را نقل کنم، قناعت ورزیده‌ام.^۱

ملاحظه فرمودید؟ این بود «زبان فارسی» شایان ستایشی که جناب

حسینقلی جواهرچی يك پدیده ارزنده کارخانه‌های فیلمبرداری وابسته به مؤسسه مطبوعاتی فرخی به هندوستان عرضه داشته‌اند ... و بیگمان منظور مقدس شدن «گسترش بخشیدن به دانستیها» است و شما هم که اهل علم و معرفت هستید می‌دانید که این جمله‌ها ترجمه چه جمله‌هایی می‌تواند باشد ...

برای قلم بدست گرفتن باید پیش از هر چیز دستور زبان و پس از آن معانی و بیان دانست تا بتوان هم درست نوشت و هم زیبا ... و آنگاه که این دو شرط فراهم آمد ، باید زبان یاد گرفت تا بتوان به ترجمه پرداخت ...
اما با تأسف بسیار باید گفت که آنچه در این ترجمه‌ها هست ، جز نادانی و گستاخی چیز دیگری نیست ...

عبدالله توکل

ننه دلاور

اثر مشهور برتولت برشت

ترجمه ، مقدمه و سخنی درباره نمایشنامه

از

مصطفی رحیمی

منتشر می‌شود

مبدأ نژادهای انسان

اثر میخائیل نستورخ

ترجمه فرامرز نعیم وهوشنگ مشگین پور

مسأله نژاد از زمانیکه نهضت نازیسم در آلمان آنرا یکی از اصول اعتقادات خود اعلام کرد مورد بحث و مطالعه عمیق دانشمندان قرار گرفت. هدف نازیسم از طرح فرضیه پوچ و بی اساس «نژاد برتر» صرفاً تأمین مطامع صاحبان صنایع آلمان و دستاویزی برای شروع جنگ جهانی دوم بود.

تئوریسین‌های آلمان نازی با تطبیق اصل تنازع بقاء داروین بر جوامع انسانی، هدفهای جنگجویانه و جهانگیرانه سرمایه‌داری آلمان را که از بازارهای مواد خام محروم مانده بود توجیه می‌کردند. سرانجام نازیسم با تحمیل ملت آلمان موفق شد که میلیون‌ها نفر را ظاهراً برای تحقق پیروزی نژاد برتر و باطناً بمنظور بدست آوردن مستعمرات و بازار فروش به میدانهای جنگ گسیل دارد.

تئوریهای پوچ و احمقانه، نه فقط در آلمان بلکه در سراسر جهان افکار گروه کثیری را تبادله ساخت و آنها را ناآگاهانه بطرفداری از میلیتاریسم آلمان برانگیخت. از آن زمان جمعی از دانشمندان انسان دوست در صدد برآمدند تا با ذکر دلائل و شواهد علمی بطلان نظریات نژادی را ثابت کنند. میخائیل نستورخ در کتاب «مبدأ نژادهای انسان» با ذکر دلائل متقن و استفاده از آخرین کشفیات علم انسان‌شناسی بر تئوری منشاء متعدد نژادها polygenesis خط بطلان میکشد و نشان میدهد که نژادهای گوناگون از یک منشاء واحد پدید آمده‌اند و از نظر خصائص فیزیولوژیک هیچگونه برتری بر یکدیگر ندارند. متأسفانه ترجمه این کتاب عمیق و دقیق پراز اشتباه و سهو و لغزش است. در زیر نمونه‌هایی از اشتباهات مترجمان را می‌آوریم و امیدواریم که در چاپ بعدی ترجمه‌ای رسا و دقیق از این کتاب نفیس بدست داده شود.

الف: برخی از جملات، مفاهیم اصلی خود را از دست داده‌اند یا کمی زیان دیده‌اند و یا قسمتی از آن غلط ترجمه شده است. نمونه‌هایی از اینگونه جملات عبارتند از:

۱ - «مهمترین قسمتی از لب را از نظر نژادی میتوان مطالعه کرد قسمت قرمز رنگ اختصاصی لب فوقانی است که ممکن است باریک، متوسط و یا ضخیم باشد.» (ص ۱۲ سطر ۱۳ تا ۱۶)

ترجمه صحیح:

«از نظر خصائص نژادی، جالب‌ترین بخش قسمت قرمز رنگ نمای خارجی

لب است که مردم شناسان آنرا به چهار گروه : نازك ، متوسط ، کلفت و بسیار کلفت تقسیم می کنند .

برابر انگلیسی آن :

« The most interesting from the point of racial characteristics is the red part of the lip proper which anthropologists classify in four groups, thin, medium, thick and very thick. »

صفحه ۱۴ سطر ۱۷ ترجمه کتاب :

۲ - لبها کلفت و برجسته اند و دهان گشاد است . اندام پائین بامقایسه با طول تنه کوتاه است « ص ۲۰ ترجمه صحیح :

« لبها کلفت اند و لب بالا برجسته و دهان نسبتاً گشاد است . در بسیاری از افراد این نژاد اندامهای پائین در قیاس با طول تنه بلند است. »
برابر انگلیسی آن :

« The lips are thick, the upper lip projecting; the mouth is rather wide; in many representatives of this race the lower limbs are long with reference to the trunk. »

۳ - موهای ناچیز صورت (ریش و سبیل) و بدن مشخص میگردند. «
صفحه ۲۱ ترجمه صحیح :

موهای صورت (ریش و سبیل) و بدن (زیر بغل و شرمگاه) کم رشد می کنند «
برابر انگلیسی آن :

« Facial hair (moustache, beard) and body hair (in the armpits and public region) is poorly developed. »

۴ - « از نقطه نظر شکل ظاهری اختلاف کوچکی بین این نژاد و نژاد آفریقائی موجود است و این زائیده جدا بودن آنها از یکدیگر برای مدت زمانی دراز در حدود صدها هزاران سال میباشد . « صفحات ۲۴ - ۲۵ ترجمه صحیح :

« در نژاد استرالیائی اختلافاتی وجود دارد ولی مردم بطور کلی نسبتاً شبیه یکدیگرند و جزء يك تپ محسوب میشوند . اختلافات آنان زائیده تکامل جداگانه ایشان در طول هزاران سال در روی قاره ای نسبتاً كوچك میباشد . »
برابر انگلیسی آن :

« There are a number of variations in the Australian races, but in general the people are fairly similar and typical. This is explained by their development from some tens of thousands of years in almost complete isolation on a relatively small continent. »

۵ - طرفداران تئوری پلی ژنز (منشاء متعدد) در تأیید وجود خصوصیات توارثی مختلف بوجود آمده اند . «

جمله کاملاً نامفهوم است . ترجمه صحیح :

« طرفداران تئوری منشاء متعدد بیش از اندازه در روی خصوصیات پیچیده و ثابت نژادی تأکید میورزند و معتقدند که نژادها بدون ارتباط بایکدیگر از انواع مختلف میمون‌ها تکامل یافته‌اند . »

برابر انگلیسی آن :

« Supporters of the contrary theory of polygenesis overestimate the stability of the complex of the hereditary feature of the great races and consider that the races developed independently of each other from different species of apes. »

۶ - سبب تکاملی این دو گروه بعلمت شرایط طبیعی کاملاً متفاوت و فاصله بسیار دوری که از هم داشته‌اند طبیعتاً نسبت بهم متفاوت بوده است . « ص ۱۴۱

جمله رسان نیست :

« احتمالاً آنها را میتوان بوسیله اختلاف در طرق تکامل نژادهای کوچک سیاه و استرالیائی و زندگی در مناطق بسیار دور و متفاوت توجیه کرد. »
برابر انگلیسی آن :

« They are probably explained by the different paths of the development of the Negroid and Australoid small races in regions that are vastly different and far apart. »

۷ - « دو مجموعه مذکور حجمی بنظر فیت ۱۶۵۰ سانتیمتر مکعب داشتند . »
ص ۱۶۴

ترجمه صحیح آن :

« حجم یکی از دو مجموعه (متعلق بیک مرد) که بهتر مانده است . ۱۶۵۰ سانتیمتر ظرفیت دارد . »
برابر انگلیسی آن :

The capacity of the cranium of the better preserved of the two (that of a male) was 1650 c.c.

۸- « با علم باینکه شرایط طبیعی متفاوت و متغیر دنیای جدید در تکامل خصائص نژادی مؤثر بوده است اکنون میتوان میان بومیان منطقه حاره و بومیان منطقه معتدله شمالی و جنوبی فرق گذاشت . » (صفحه ۱۷۹)

مفهوم عوض شده است . ترجمه صحیح :

« برای فهم مسأله وابستگی خصوصیات نژادی به شرایط مختلف طبیعی دنیای جدید ، ما باید تا حدودی سرخ پوستان منطقه حاره را با مناطق معتدله شمالی و جنوبی مقایسه کنیم . »

برابر انگلیسی آن :

« In examining the problem of the dependence of racial features on the varied natural conditions of the New world, we must to some extent contrast the Indians of the tropics and sub-tropics to the those of the northern and southern temperate Zones.

۹- « چه نژاد طبقه و گروه بیولوژیک خالص تری است . » صفحه ۱۸۴
مفهوم جمله روشن نیست.

« افراد يك نژاد ارتباط کامل بیولوژیکی دارند »

۱۰- تمدن زاینده عوامل اجتماعی و اقتصادی است و در جریان این تکامل فرهنگی ، خصوصیات نژادی رل بسیار ناچیزی دارند . » صفحه ۱۸۵
ترجمه صحیح :

« بنابراین ، فرهنگ زاینده عوامل اجتماعی و اقتصادی است و ارتباطی با خصوصیات نژادی ندارد. در جریان تکامل بشر از مرحله توحش به بربریت و مراحل دیگر خصوصیات نژادی هیچ اهمیتی نداشته اند . »
برابر انگلیسی آن :

Therefore, culture has nothing to do with racial features but is determined by social and economic factors.

In the course of man's development from savagery to barbarism and later, racial features were of no significance. »

۱۱- « ضمناً گروههای مختلف يك نژاد وقتی با ملت ها یا گروههای دیگر مخلوط میشوند بزبانه های مختلف تکلم می کنند . » صفحه ۱۹۰

ترجمه صحیح :

« باین ترتیب ، گروههای يك نژاد كه شكل ملت و گروههای متفاوتی بخود میگیرند بزبانهای گوناگونی سخن میگویند . »

برابر انگلیسی آن :

Thus groups of one race that enter into the composition of various peoples and nations speak different languages. »

ب - در ترجمه کتاب برخی از لغات ، غلط ترجمه شده و یا گاهی اوقات لغاتی حذف و یا اضافه گردیده كه بالمآل بیدف اصلی نویسنده زیان وارد آورده است . نمونه‌هایی از اینگونه لغات عبارتند از :

غلط	درست
موهای صورت ظریف و ناچیز	موهای صورت و بدن كم پشت (صفحه ۲۰ - سطر ۵)
لب ظریف یا با ضخامت متوسط	لبی با ضخامت متوسط (صفحه ۲۴ - سطر ۲)
با پا‌های بلند	با پا‌های متوسط (صفحه ۲۴ - سطر ۳)
استرالیائی‌های aborigine	بومی‌های استرالیا (صفحه ۲۴ - ۱۴)
پیشانی دراز	پیشانی شیب‌دار (صفحه ۵ - سطر ۱۰)
رشد كمتری داشته	رشد و ناهمواری كمتری داشته (ص ۵۱ - سطر ۱۰)
سومین	دومین (۶۵ - ۶)
در حدود ۱۰ تا ۲۰	در حدود ۱۰ تا ۱۲ (۶۸ - ۴)
آنقدر دور رفته‌اند كه معتقدند	تا آنجا جلو رفته‌اند كه ادعای كنند (۷۴ - ۱۱)
اركانیسم	انواع (۱۰۴ - ۱۴)
اواخر	اوایل (۱۱۰ - ۱۳)
آمریکا	آفریقا (۱۲۶ - ۱۲)
این نژاد بزرگ	این دو نژاد بزرگ (۱۳۱ - ۱)
در فاصله ۱۲ تا ۱۳ هزار سالی كه	در فاصله ۲۰ تا ۳۰ هزار سالی كه (۱۳۸ - ۱۴)
آفریقائی	استرالیائی (۱۴۱ - ۱)
با استرالیائی‌ها در آمیختند	استرالیائی‌ها آنها را نابود كردند (۱۶۷ - ۱)
شناخته شده است	شناخته نشده است (۱۷۰ - ۱۶)
آنها با عدم آگاهی‌شان به حقایق	آنها با زیر با گذاشتن حقایق (۱۸۲ - ۹)
معنی برتر میدهد	معنی نجیب زاده میدهد (۱۸۸ - ۱۲)
آریائی‌های باستانی	آریائی‌های افسانه‌ای (۱۸۹ - ۹)

درجه پهنا و درازای سر نسبت پهنا به درازای سر (۱۴ - سطر ۲ تا ۴)
 وسائل متعددی در دست است وسائل و شیوه‌های ویژه‌ای در دست است (صفحه ۱۴)
 قطع نمی‌کند مستقل نمی‌سازد (صفحه ۱۰۹)

ج - تقریباً در حدود ۵۰ جمله ترجمه نشده است . درست است که گاهی حذف جمله‌ای به روانی متن فارسی کمک کرده است ولی در بسیاری از موارد هدف خاصی که نویسنده در این جملات دنبال می‌کرده و از نظر نثر ادشناسی اهمیت فراوانی داشته از بین رفته است .

مصطفی علی زاده

ولتر

ساده دل

ترجمه محمد قاضی

چاپ دوم با تجدید نظر کامل

بزودی منتشر می‌شود

انتشارات نیل - مخبرالدوله

۱

طلا

بلز ساندرار

ترجمه محمد قاضی

۲

موتیرا

ژولین گرین

ترجمه عبدالله توکل

۳

داستانهای از یک جیب

داستانهای از جیب دیگر

کارل چاپک

ترجمه ایرج نوبخت

۴

عزاداران بیل

غلامحسین ساعدی

۵

شریفجان ،

شریفجان

تقی مدرسی

۶

ترس جان

کورتزیو مالاپارته

ترجمه بهمن محصص

۷

بچه‌های کوچک
این قرن

کریستیان روشفور

ترجمه ابوالحسن نجفی

چوب‌بدهست‌های ورزیل

از : گوهر مراد

۱۴۰ صفحه - ۳۰ ریال

نمایشنامه‌ایست در ۱۶ صحنه ، که در جشنواره نمایش‌های ایرانی روی صحنه آمد . این نمایشنامه در مجموعه «ادبیات امروز ایران» چاپ شده است .

ذخیره خوارزمشاهی

تألیف

اسمعیل بن حسن الحسینی الجرجانی

جلد اول

۲۲۳ صفحه - ۸۰ ریال

چاپ نفیسی است از کتاب پرارزش «ذخیره خوارزمشاهی» که بهمت ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه منتشر شده است .

دل ما و جهان

از : بیژن جلالی

۱۸۲ صفحه - ۳۰ ریال

دومین کتاب شعر منشور بیژن جلالی است که در مجموعه «ادبیات امروز ایران» منتشر شده است .

موبی‌دیک

از : هرمان ملویل

ترجمه پرویز داریوش

این کتاب یکی از آثار کلاسیک ادبیات امریکا است که بهمت پرویز داریوش بزبان فارسی منتشر شده است . قبلاً ترجمه ناقص و دست‌وپا شکسته‌ای از این رمان چاپ شده بود .

میراث‌خوار استعمار

از : دکتر مهدی بهار

۶۵۶ صفحه - ۱۵۰ ریال

کتاب جالبی است در تحلیل نقش امریکا در مسائل سیاسی امروز جهان . نویسنده با اسناد و مدارک فراوان ابتدا تصویری از نقش امریکا در سایر نقاط جهان و بعد سایه این «میراث‌خوار» را از زمان‌های گذشته در ایران نشان داده است .

شبی از نیمروز

دفتر شعر

رضا براهنی

۲۳۲ صفحه - ۸۰ ریال

سومین کتاب شعر براهنی است که در هشت دفتر تدوین شده و در آخر ، منظومه‌ای بنام «منظومه یک زندگی منشور» ضمیمه کتاب شده است .

بهترین بابای دنیا

از : گوهر مراد

۱۲۴ صفحه - ۵۰ ریال

نمایشنامه‌ایست در چهار پرده که در جشنواره نمایش‌های ایرانی اجرا شد .

فرهنگ کوچک پزشکی

انگلیسی به فارسی

از

دکتر حسن مرندی

۵۶۸ صفحه - ۲۰۰ ریال

در مقدمه آمده است : « در این فرهنگ کوشش شده است که رایج‌ترین لغات طبی و نام‌های اختصاصی بعضی داروها و ترکیبات شیمیایی و اصطلاحات فن پزشکی آورده شود . »

موئیرا

از : ژولین گرین

ترجمه : عبدالله توکل

۲۶۰ صفحه - ۸۰ ریال

در یادداشتی که از مارسل تیه‌بو در ترجمه این کتاب نقل شده چنین آمده است : « به روزگاری که وقایع نگاری دنیای رمان را فرا گرفته است و «سبک» مایه بغض و نفرت شمرده می‌شود ، ژولین گرین به نشر داستانی به عنوان موئیرا دست زده است که هم حقیقتاً رمان است و هم از لحاظ هنری اثری است نادر . »

از مجموعه « ده رمان بزرگ »

شاهکار

میکائیل شولوخوف

برنده جایزه ادبی نوبل ۱۹۶۵

دُن آرام

ترجمه م. ا. به آذین

متن کامل درمتجاوز از ۲۰۰۰ صفحه بزودی منتشر می گردد

انتشارات نیل

چهارراه مخبرالدوله - کوچه رفاهی - تلفن ۳۰۴۱۲۸

